

الف تسمیه؛

سیری در کاربرد «الف» پسوند

اسامی خاص و القاب در متون منظوم و منثور فارسی

* سعید شفیعیون

پیشکشی ناچیز به

استاد دکتر علی اشرف صادقی

چکیده

نقش پساوندها در زبان فارسی به سبب ویژگی ترکیبی این زبان، نقشی برجسته و معنی‌زاست. برخی از این پساوندها، که در مقاطعی از زمان بنا به ضرورت‌ها و طبق قواعد خاصی ساخته شده، به مرور از کارآیی می‌افتند و فراموش می‌شوند و یا به‌طور محدود مورد استفاده قرار می‌گیرند.

در این مقاله سعی شده است تا پیرامون یکی از معانی پسوند «الف» در الصاق به اسم خاص و نحوه و دوره کاربرد آن بر اساس شماری از متون ادبی و تاریخی، تحقیق شود. تلاش ما در تحقیق این مسئله به‌ظاهر خرد این است که با واکاوی منابع متعدد و متنوع، ضمن بررسی کاربرد این «الف» پسوند، و ساز و کار و معانی ثانویه آن، به‌ویژه در قیاس با برخی پسوندهای مشابه، معیارهایی برای پالایش متون و شناخت دقیق اعلام تاریخی به محققان و متن‌پژوهان عرضه کنیم.

کلیدواژه‌ها: پسوند؛ «الف» تسمیه؛ اسم خاص؛ لقب؛ نخبگان؛ شاعران؛ تذکره

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۷ تاریخ پذیرش: ۹۸/۳/۲۰

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان / saeid.shafieioun@gmail.com

مقدمه

این مقاله جستاری در حوزه نام‌شناسی است، حوزه‌ای که سال‌ها پیش مورد تأکید استاد شفيعی کدکنی بود. به نظر ایشان، بررسی صوری و معنوی اسامی و کنیه‌های دانشمندان اسلامی در کتابی مانند تاریخ اسلام ذهبی، ضمن کمک به درک صحیح ضبط‌های تاریخی اعلام، می‌تواند شناخت اجتماعی ما را نسبت به گذشتگانمان اصلاح و تقویت نماید. وی می‌گوید: «اوج و حضيض نام‌های ایرانی در نسب‌نامه افراد یکی دیگر از پرسش‌هاست که به خوبی می‌توان به علل و عوامل طبقاتی و ملی و جغرافیایی آن پرداخت و به پاسخ‌های جالبی دست یافت. مطالعه در حفظ اشتقاق یک نام یا یک کلمه در زنجیره افراد یک خاندان خود موضوعی است که می‌تواند دستاوردهای خاص خود را داشته باشد» (شفيعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۶).

در خصوص اسامی، القاب و کنیه‌ها جز قدامای عرب، مستشرقان قرن نوزدهم لثونه کانتانی، گارسن دوتاسی، و باربیر دومنار و سپس محققان جدید ترک و عرب نظیر الباشا و سمرایی کتاب‌ها و مقالات مستقلی نوشته‌اند (نک: شیمل، ۱۳۷۶: ۴-۵). البته شرق‌شناسان، هم به سبب مشی علمی و هم به دلیل مشکلشان در فهم و برگردان اسامی اسلامی، بسیار پیش‌تر و بیش‌تر در این حوزه تحقیق کرده‌اند؛ چنان‌که یکی از ایشان نزدیک به دو قرن پیش چنین اظهار داشته است: «تعداد اسامی، القاب و عناوین افتخاری که یک نفر می‌تواند داشته باشد، یکی از مشکلات در راه کسانی است که می‌خواهند درباره تاریخ مسلمانان مشرق‌زمین مطالعه نمایند» (نک: همان: ۲).

در واقع اینان برای مدخل‌سازی در تردید بوده‌اند که، مثلاً، کدام جزء از اسم نجیب‌الدین ابوحفص عمر بن محمد البیطار الرضا را انتخاب کنند؛ تقریباً مشابه این مشکل را ما نیز، به خصوص، در نمایه‌نویسی داریم و تکیه بر اسم شهر هم عملاً گرهی از کار نمی‌گشاید.

سؤال ما در تحقیق حاضر محدودتر، و درباره نوعی غریب از «الف» پساوندی است که در دوره‌ای از زبان و ادب پارسی به اسامی خاص و القاب برخی شخصیت‌ها الحاق

می‌شده و در متون متعدد و متنوعی ضبط شده است؛ ولی بعدها از رواج افتاده و تنها ردّ پایی از آن در برخی از فرهنگ‌ها و دستورهایی که اغلب در هند نگاشته شده، مانده است. مع‌ذلک، به موضوع این نوع «الف» در چند فرهنگ لغت معاصر بسیار گذرا و سطحی اشاراتی شده که ذیلاً در پیشینه تحقیق از آن سخن خواهیم گفت. اما نخست لازم است چندین پرسش و فرضیه موجود در این باب را طرح نماییم. نخست این‌که، مثلاً، این نوع «الف» پسوندی دقیقاً در پایان چه نوع کلماتی می‌آمده و آیا افاده معنی یا معانی خاصی می‌کرده یا نقشی زینتی و آوایی داشته است؟ دیگر آن‌که، سابقه استعمال این پسوند به چه دوره‌ای باز می‌گردد و رواج آن تا چه روزگاری بوده است؟ و نهایتاً آیا این نوع پسوند نقش اجتماعی هم داشته و احیاناً بیش‌تر برای اسامی اشخاص طبقه خاصی استفاده می‌شده است؟

پیشینه تحقیق

در باب این نوع «الف» پسوندی در هیچ یک از منابع قدیم و جدید فارسی تحقیق مستوفی و مستقلی نشده است. ظاهراً نخستین نشان از این «الف» را در رساله جواهر الحروف لاله‌تیک چند بهار می‌توان یافت، کتابی که در آن‌جا این «الف» زائد خوانده شده است (به نقل از نجم‌الغنی، ۱۳۹۶: ۵۴۵/۲). پس از آن گویا در شجرة الامانی قتیل لاهوری (تألیف ۱۲۰۶ق) از نخستین دستوره‌های مستقل فارسی در شبه‌قاره، می‌توان از این «الف» سراغی جست، آن‌جا که وی (۱۲۵۷ق: ۵) این پسوند را زائد و به درستی، خلاف نظر مؤلفان لغت‌نامه دهخدا، مخصوص به ایران دانسته است. غیاث‌الدین رامپوری (۱۳۷۵: ۷۷) هم در ضمن توضیح مدخل «الف» پسوندی در غیاث اللغات، از این نوع «الف» بسیار مختصر سخن گفته است. نجم‌الغنی رامپوری (۱۳۹۶: ۵۴۵/۲) بعداً عین سخن رامپوری در تعریف «الف» تسمیه را در کتاب خود آورده و ضمن ذکر شواهد شعری، خلاف عقیده رایج نظر داده است. عبدالواسع هانسوی (۱۳۹۳: ۸)، با آن‌که در کتاب خود وارد شرح این نوع «الف» نشده، اما در ضمن توضیح «الف» پساوندی در زبان هندی بحثی را طرح کرده

که غیرمستقیم اطلاعاتی در باب تطورات مسئله‌ای شبیه مسئله ما در آن زبان ارائه می‌کند. شایان ذکر است که در کتاب سلک الدرر، که از لحاظ تاریخی ظاهراً دومین منبع کهنی است که به این «الف» اشاره کرده است، مؤلف، خلیل مرادی (د. ۱۲۰۶ق) در ضمن ترجمه رحمة الله بخاری ملقب به «نظیما»، به اشتباه این «الف» را «الف» ندا در تخلص گرفته است (نک: مرادی، ۱۴۲۲: ۱۳۳/۲).

در میان مستشرقان، شیمل (۱۳۷۶: ۹۹-۱۰۰) در خلال توضیح انواع القاب رایج در میان مسلمانان قدیم و جدید، از این «الف» یاد می‌کند و آن را، بدون اشاره به نقش بلاغی و معنازایی اش، نوعی نشان اختصار برای جزء دوم لقب، یعنی «الدین» می‌داند؛ اما مع‌الأسف هیچ توضیحی در باب کارکرد این «الف» در اسامی‌ای که قابل استفاده در لقب نیستند (مثل محمد، احمد و علی) نمی‌دهد.

لغت‌نامه (دهخدا، ۱۳۷۲: ۶/۱)، فرهنگ فارسی معین (۱۳۷۱: ۲/۱) و فرهنگ بزرگ سخن (انوری، ۱۳۸۲: ۲۰۵/۱) بسیار موجز به این «الف» اشاره کرده‌اند. از میان محققان معاصر، تنها استاد علی اشرف صادقی (۱۳۸۷: ۳۱۰/۱۵) ذیل مدخل «تسمیه» و ذکر انواع دسته‌بندی‌های نام‌های فارسی و تطورات آن‌ها از ایران باستان تا دوره معاصر، به سیر کاربرد پسوند‌های تحبیب از زبان‌های فارسی باستان تا فارسی دری اشاره کرده و گفته‌اند که «پس از سده هفت هجری بسیاری از نام‌های تحبیبی یادشده متروک شده و شکل‌های مختوم به «ل» مانند سمیعا، رفیعا، صدرا، فخرا، و غیره، جای بقیه ساخت‌ها را گرفته که اوج کاربرد آن‌ها در زمان صفویه و بعد از آن بوده است». در فرهنگ جامع زبان فارسی (صادقی، ۱۳۹۵: ۴/۲) هم از این «الف» ذکری رفته که، در عین اختصار، یکی دو نکته تازه‌تر هم در توضیح و هم در استشهدات، نسبت به سایر فرهنگ‌های لغت دارد.

اما مهم‌ترین و آخرین تحقیق در خصوص این «الف» باز هم نگاشته علی اشرف صادقی (۱۳۹۷: ۳-۴۳) است که در حین ویرایش این وجیزه منتشر شده است. ایشان (همان: ۲۶) در این مقاله «الف» را ضمن چند پسوند تحبیبی بررسی کرده، و معتقدند اصل آن بار عاطفی داشته است و آن را یقیناً ادامه همان پسوند فارسی میانه «āy» می‌دانند و طبعاً سابقه

استعمال آن را به سده‌های نخستین اسلامی برگردانده‌اند؛ اگرچه در نمونه‌هایی که ذکر کرده‌اند و به نظر ما کاملاً منطبق بر «الف» تسمیه و نمونه‌های مشهود آن نیست^۱، در نهایت، احتیاط علمی را واجب دانسته و احتمال تفاسیر دیگر را هم داده‌اند؛ مثل نام فرخزاد خسرو که «الف» در «خسروا» را، به سبب معنای بنوّت آن، در نهایت همان «ان» دانسته‌اند و یا «دادا» را، بعد از بیان صور و معانی مختلفش در فارسی، بی‌ربط به «دده» ترکی ندانسته‌اند. ایشان نام‌های متعدد کهن دیگری، مانند «اسفرا» و «ییا» را نیز ذکر کرده‌اند اما، محققانه، هیچ اطمینانی از ساخت و چگونگی اش به خواننده نداده‌اند (همان: ۲۹-۳۱).

روش تحقیق و نقد منابع

از آن‌جا که این «الف» پسوند، طبق تصور رایج، بیش‌تر در میان شاعران رواج داشته است، نخست با استفاده از فرهنگ سخنوران خیامپور این نوع اسامی انتخاب، و سپس منابع تاریخی و منشآت منثور چاپی مطالعه شد. سرانجام، با توجه به ترتیب تاریخی منابع، یکایک اشخاصی که روزگاری با این نام شهرت داشته‌اند، بررسی گردید.

از آن‌جا که فرض اولیّه ما داشتن بار اجتماعی و طبقاتی «الف» تسمیه بود، ناچار بودیم که ضمن تفحص در گوناگونی ضبط اسامی، به شرح احوال صاحبان این نام‌ها هم بپردازیم. بدو باید به تعدادی از دشواری‌های این تحقیق اشاره کرد. نخست آن‌که قدم‌ها عموماً برای

۱. ایشان (۱۳۹۷: ۴) به تبع زبان‌شناسان، برای پسوندهای تحبیبی سه ویژگی ذکر می‌کنند: حالت تصغیری، الگوگیری از زبان طفلان و نقش گاه‌گاه بنوّتی آن که در ظاهر، منطبق با «الف» تسمیه نیست و حتی ویژگی تصغیر آن در تضاد کامل با خصلت تعظیمی آن است.

دکتر صادقی (همان: ۲۶-۲۸) نام‌های «علکا» و «حسکا» را که پسوندشان ترکیبی از «ک» و «الف» است و یا «کیا» که، طبق نظر ایشان، ترکیب «کی» و «الف» است، ذیل همین «الف» برشمرده‌اند. اسامی ای چون «مما» را نیز، ریختی دیگر از نام‌هایی چون «احمد» و یا «محمد» دانسته‌اند که معلوم نیست چقدر قابل قیاس با «الف» تسمیه باشد.

نظر ایشان نسبت به ساخت کلمه و اصالت فارسی داشتن برخی اسامی مثل «اسفرا» و «دادا» احتیاط‌آمیز است، ولی نام «مسیحا» را که برخی صورت تغییر یافته «مشیخا» و «مسحا»ی سریانی و عبری دانسته‌اند، به اعتبار نام مسیح کاشانی در ذیل مثال‌های این «الف» آورده‌اند.

بسیاری از سنت‌های تاریخی خود هنجار تعریف شده و متفق‌علیهی نداشته‌اند، مخصوصاً که خلاقیت‌های فردی و پسندهای مقطعی تاریخی و جغرافیایی جامعه در این تشست و ناهمگونی بسیار مؤثر بوده است و ما در پژوهش‌های گونه‌شناسی آثار ادبی هم این مسئله را می‌بینیم^۱ که با عرف جامعه و اشتها و چرب‌زبانی و تعارفات معمول و خاص جوامع شرقی بسیار در آمیخته است. مثلاً از توضیح فخرالزمانی (۱۳۶۷: ۲۸۰) در باب غیاث‌الدین علی اصفهانی، که می‌گوید وی «در هند به غیاثا شهرت دارد» و این‌که از او در خلاصه الأشعار تقی کاشی (نک: گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۱۳۵۸/۲-۱۳۵۹) و عرفات العاشقین (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹: ۳۰۵۲-۳۰۵۳) تنها با عنوان «غیاث‌الدین منصور» یاد شده، برمی‌آید که در این خصوص، اشتها عامل بسیار مهم و تأثیرگذاری بوده است.^۲ این پدیده، به‌ویژه با عمومی‌تر شدن دانش و بالطبع سطحی‌تر شدن آن، خصوصاً از قرن نهم به بعد، و اوج گرفتن کاربرد «الف» تسمیه در قرن دوازده و سیزده با عبارت‌پردازی‌های لفاظانه کتب

۱. نک: شفیعیون، ۱۳۹۴: ۹۰-۹۱. لازم است یادآور شویم که گونه‌ها یا خرده‌گونه‌های ادبی منظومی معروف به «احمداء» در دوره قاجار مرسوم بوده که ریشه تاریخی این اصطلاح تا به امروز شناخته نشده است، اما به نظر می‌رسد که گوینده یا احتمالاً قهرمان آن «احمداء» نامی بوده است (نک: همو، ۱۳۸۸: ۴۹).

۲. البته این سخن نافی ضبط «غیاثا» در هفت‌اقلیم (رازی، ۱۳۸۹: ۹۸۹/۲) نیست و باز نشانگر شهرت و پراکندگی زمانی و مکانی آن است. باید یادآور شد که نام این شاعر در کاروان هند، ذیل تخلصش، «منصف» آمده است و این از همان پریشانی‌های چنین کتاب معظم و کم‌نظیر است. شاید اگر در مدخل «غیاثا» می‌آمد، مصححان عرفات العاشقین، مانند دیگر موارد از این کتاب، در تصحیحشان استفاده می‌کردند و شهرت مکانی وی را به‌جای «نیرندی»، همان صورت درست «هرندی» ضبط می‌کردند و یا دست‌کم از خود می‌پرسیدند که «نیرند» در کجای عالم بوده که در متون از آن نشانی در دست نیست. همچنین سال درست درگذشتش را که کاتب به غلط ۱۰۱۲ق ضبط کرده است، حداقل در حاشیه، با استناد به قول فخرالزمانی، به‌صورت درست، یعنی ۱۰۱۹ق، ضبط می‌کردند. همچنین استاد گلچین معانی (۱۳۶۹: ۱۴۳۰/۲) «نجمای شوشتری» (رازی، ۱۳۸۹: ۲۸۲/۱) را «نجم شوشتری» ثبت کرده‌اند. شاید علت آن باشد که ایشان تنها متکی به تذکره محفل فردوس بوده‌اند و یا باور نداشته‌اند که «نجمای» هموار و آهسته‌رفتار هفت‌اقلیم، همان قاضی نجم‌الدین علی شوشتری، عالم دربار اکبر و جهانگیر باشد؛ در حالی که اشتراک شاهد شعری این دو شرح حال، گواه محکمی بر یکسانی این دو صاحب احوال است.

همچنین باید به این قول استاد صادقی (۱۳۹۷: ۳۳) اشاره کرد که می‌گوید: «الحاق این پسوند به نام آن‌ها از طرف دیگران انجام می‌گرفته و خود نام خود را به این صورت به کار نمی‌بردند». البته ایشان باز هم احتیاط کرده و بی‌هرگونه ارجاعی گفته که در برخی جای‌ها، شاعران لقب خود را به این صورت به کار برده‌اند که دیگر جنبه تعظیمی ندارد (نقل به مضمون، همان‌جا).

تاریخی، به خصوص تذکره‌ها، بیش تر مشهود است.

از دیگر دشواری های این تحقیق مشخصاً می توان بدین نکته اشاره کرد که نام شخصی واحد در منابع مختلف گاهی با پسوند «الف» و گاه بدون آن آمده است.^۱ بعضاً، در یک منبع واحد، نامی با «الف» پسوند و بدون «الف» پسوند دیده شود^۲ و یا در نسخه های متعدد آن به هر دو صورت آمده است.^۳ همین امر ضرورت فهم تاریخی این نوع القاب و اسامی را در حوزه تصحیح متن مؤکد می سازد؛ چنان که در یکی از متون، مصحح با بی دقتی، دو شخصیت «شمسا محمدا» و «تاجا علیا تمغاجیا» را در قالب یک شخصیت، آن هم به صورت تصحیف شده «شمسا محمدا ناجا علیا تمغاجیا» ضبط و نمایه کرده است (فتوحی لاری، ۱۳۸۹: ۳۸۴). همچنین باید گفت که در تذکره نصرآبادی که از مهم ترین و

۱. مثلاً «فتاحای شیرازی» (اوحدی، ۱۳۸۹: ۳۴۵/۶؛ خوشگو، ۱۳۸۹: ۵۲۴) در نشر عشق (عظیم آبادی، ۱۳۹۱: ۱۲۸۲/۳) به صورت «فتاح»، ذیل تخلصش «قربی»، آمده است.

۲. برای نمونه «آصفای کاشی» در مذکر الاصحاب (ملیحای سمرقندی، ۱۳۹۰: ۳۱۷) یک بار با همین نام و بار دیگر (همان: ۳۱۸) تحت عنوان «آصف» آمده است. لازم است به این ترفند ادبی برخی نویسندگان اشاره کنم که سعی کرده اند تا این نوع القاب تلخیصی (القابی مثل «کمال الدین» که به صورت «کمال» تلخیص می شود) با «الف» تسمیه را به طور تلمیحی، در تناسب با عبارات نعتی بیاورند؛ نظیر: «نامه مولانا یعقوب شروانی در جواب سید قوام الدین اشرف یزدی: تفقد همایون که عالی جناب سیادت مآب نقابت ایاب مرتضوی اعظمی لازل قواما للملة و الدین اشرفا...» (شرف الدین علی یزدی، ۱۳۸۸: ۱۶۷). نیز «ذکر انتقال عالی حضرت مرحمت و غفران پناهی، زبده الاعظم و الاعالی، دستورالوزاری آقایی، کمالاً للمرحمة و الرضوان الله قلی بیکا» (باقی یزدی، ۱۳۸۵: ۲۲۹/۲ و ۴۴۲). این جا نویسنده با ساختار وصف عربی سعی کرده این نوع اسم با «الف» تسمیه را به ذهن مخاطب برساند.

۳. به عنوان مثال، «ثابت کاشی» (نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۵۶۶) در نسخه بدلهای «ثابتای کاشی» آمده است و ظاهراً همین درست است؛ هر چند که اسم این شاعر در چاپ ناجی نصرآبادی (۱۳۷۸: ۵۲۵/۱) هم به همین صورت آمده است. همچنین، نام شاعری که در چاپ مدقق (۱۳۷۹: ۲۰۴) با عنوان «شاه باقر» آمده، در چاپ ناجی (۱۳۷۸: ۲۰۲/۱) «شاه باقرا» ضبط شده است، ولی متأسفانه هیچ یک از مصححان به اختلاف نسخه بدل های خود اشاره ای نکرده اند. این در حالی است که نسخه اساس این هر دو مصحح، نسخه کتابخانه وزیر بوده و سکوت ایشان طبعاً بیانگر آن است که نسخه ها در ضبط این کلمه اصلاً اختلاف نداشته اند. نظر به این که ما به گزارش های مدقق و تا حدی تصحیحش اعتماد بیش تری داریم، این شاعر را به موضوع بحث وارد نکردیم. برای مثال شاعری به نام «سعیدای اردستانی» (مدقق، ۴۲۹) در چاپ ناجی (۴۰۱/۱) بدون گزارش نسخه بدل دانشگاه تهران، «سعیدای اردستانی» ضبط شده، در حالی که مدقق به این اختلاف اشاره کرده است؛ ولی این باعث نشده است تا ضبط «شهادی قمی» چاپ ناجی (۵۲۰/۱) را که با تکیه بر نسخه اساس انتخاب شده و نسخه ایندیا آفیس هم مؤید آن است، بر «شهادی قمی» چاپ مدقق (ص ۵۶۰) ترجیح ندهیم.

غنی‌ترین منابع برای بررسی موضوع مورد تحقیق ماست، برخی اسامی بدون «الف» تسمیه آمده است، در حالی که منابع دیگر با «الف» ضبط کرده‌اند.^۱ البته به واسطه شباهت تخلص‌ها و پریشانی منابع در ضبط عناوینی مثل «شهیدی»، «شهدا» و «شهیدای قمی» (نک: خیامپور، ۱۳۷۲: ۵۲۴/۲؛ گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۶۶۲/۲) و همانندی نسبت‌ها و اطلاعات کلی و مبهم منابع و اختلاف شواهد، گاه بعد از مذاقه فراوان نتوانستیم، با اطمینان، مثلاً «بدیعی سمرقندی» مذکور در تذکره شعرای کشمیر (میرزا اصلح: ۱۳۴۶: ۲۹) را با یکی از دو بدیع سمرقندی یادشده در تذکره نصرآبادی (۱۳۷۹: ۶۷۸ و ۶۸۱) یکی فرض کنیم.

همین نکته ما را در ضبط برخی اسامی که بدون «الف» تسمیه آمده‌اند^۲ به تردید انداخت و باعث شد تا تمام اسامی حاوی این پسوند را احصا و با یکدیگر مقایسه کنیم، و سرانجام این فرض اولیه را که استعمال «الف» تسمیه طی چند قرن در انحصار طبقه

۱. «آقا شمسی قمی» مذکور در تذکره نصرآبادی (۱۳۷۹: ۵۵۷)، در تذکره ریاض الشعرا (واله داغستانی، ۱۳۸۴: ۱۲۰۳/۲) به صورت «شمسای صغیر» آمده است و این کاملاً ما را از اتهام مصادره به مطلوب نجات می‌دهد؛ به خصوص که نسخه‌بدل‌های تذکره نصرآبادی (همان‌جا) نیز موافق ضبط واله داغستانی است و نشانگر آن است که نسخه مورد استفاده او از تذکره نصرآبادی مطابق همان نسخه‌بدل‌ها بوده است. در موردی دیگر مدقق (ص ۷۹۶)، با وجود تأیید سه نسخه دانشگاه تهران، ملک و ایندیا آفیس، و چاپ وحید، لابد با تکیه بر نسخه کتابخانه وزیری، «آخوند درویش نصیرای قزوینی» را «آخوند درویش نصیر» ضبط کرده است، در حالی که در چاپ ناجی (۷۵۹/۲) «نصیرا» ضبط شده است، با این تفاوت که متأسفانه مصحح باز از نسخه‌بدل‌ها گزارشی نکرده است. بی‌فایده نیست اشاره کنیم که با توجه به ساز و کار «الف» تسمیه، در مواردی توانستیم ضبط درست در میان نسخه‌بدل‌ها را تشخیص دهیم. مثل «رفیعی بخاری» که تنها در نسخه دانشگاه تهران با این ضبط آمده است ولی هر دو مصحح تذکره نصرآبادی، یعنی مدقق (ص ۶۶۴) و ناجی نصرآبادی (۶۲۳/۱)، «رفعی بخاری» را بر این ضبط ترجیح داده‌اند؛ در حالی که به نظر نمی‌رسد «رفع» جزء اول لقب و یا کلاً یک نام باشد.
۲. مثلاً «میرزا سعید» از نجبای قمشه برادر عبدالواسع، وزیر سبزواری؛ «احمدخان»، وزیر مشهد و تنکابن؛ و به‌ویژه «میرزا سعید»، وزیر سیستان که طبق خصوصیات مشترکش با اشخاص مورد نظر ما، مثلاً برخورداری از کمال آدمیت، همواری و نهایت مردمی، تبحرش در انشا و وجه تهجدش، این پرسش را پیش می‌آورد که چرا نامش در تذکره نصرآبادی (همان: ۱۱۰)، مانند چندین «سعید»ی دیگر، به همین شکل نیامده است. اگر بتوانیم از این باب که منابع دیگری نباشند که نام این‌ها را با «الف» به کار برده باشند مطمئن باشیم، باید اذعان کنیم که - چنان‌که گفتیم - شهرت می‌تواند سبب اصلی آن باشد. نیز: کاظم فرزند امینای کاشی (نصرآبادی، ۱۳۷: ۱۹۲؛ سفینه خوشگو، ۱۳۸۹: ۵۹۳).

خاصی مثل مستوفیان و منشیان درباری بوده است، کنار بگذاریم. البته انحصار «الف» تسمیه به طبقه‌ای خاص از همان ابتدا برای کسانی که در اسامی تحقیق کرده‌اند، پیش آمده است؛ چنان‌که حاکم نیشابوری تغییر در اسامی را که برای تعظیم و تحبیب صورت می‌گرفته، خاص خانواده‌های اشراف دانسته است (نک: صادقی، ۱۳۹۷: ۲۲). با وجود احتیاط دکتر صادقی در خصوص این قول، داوری ایشان در باب کثرت استعمال پسوند تحبیبی «-ش» (مثل «حَمِش» و «عَبْدِش») در طبقات پایین اجتماع نشانگر ماهیت اجتماعی و طبقاتی این نوع اسامی است.

با این همه، تلاش کردیم صور مختلف استفاده از این «الف» و نیز اسامی و القاب را شناسایی، توصیف و دسته‌بندی کنیم؛ مقاله حاضر برآیند بررسی تفصیلی - تحلیلی احوال سیصد و اند شخصیت تاریخی در ارتباط با این دست اسامی است.

نخست باید گفت که، بر خلاف تصور معمول، اولین نمونه‌های این نوع اسامی در کتاب‌های مذهبی - تاریخی عربی آمده است و این ظاهراً گواه صحت سخن دکتر صادقی است که می‌نویسد: «ظاهراً بعضی عرب‌ها در قرن‌های پنجم و ششم و شاید یک سده بعد از آن به تقلید از ایرانیان لقب‌هایی مختوم به «ا» بر خود یا دیگران می‌نهادند». برای مثال کسی مانند شیخ عبدالله بن ابراهیم بن محمود بن رفیعا، از شیوخ قراء موصل در قرن هفتم، مشهور به استاد ابو محمد الجزری (د. ۶۷۹ق) بوده که، همان‌گونه که پیداست، نام جدّ اعلایش رفیعا بوده است (ذهبی، ۱۴۱۶ق: ۳/۱۴۲۰) و این نشانگر وجود این نوع اسم در قرن ششم است. افزون بر الجزری، باید به افراد ذیل اشاره کرد که همه از بزرگان دین و ادب عرب بوده‌اند و البته تعدادی ریشه غیرعربی داشته‌اند؛ مانند زین‌الدین سربحا بن محمد بن سربحا الملطی ثم الماردینی الشافعی (د. ۷۸۸ق)، عالم، ادیب، شاعر (حاجی خلیفه، ۱۴۱۳ق: ۲/۱۷۲۲ و کحاله، ۱۴۱۴ق: ۴/۲۰۹)، و جلال‌الدین رسولا ابن احمد بن یوسف العجمی التبانی (د. ۷۹۳ق) فقیه حنفی صاحب شرح معروف مختصر ابن‌الحاجب (حاجی خلیفه، ۱۴۱۳ق: ۲/۱۷۷۵؛ تمیمی، ۱۴۰۳ق: ۳/۲۴۸) و خلیل بن رسولا بن عبدالمؤمن السینوی الآقچه‌چائی حنفی فقیه (حاجی خلیفه، ۱۸۱۵/۲؛ کحاله، ۱۴۱۴ق: ۴/۱۱۷).

منابع فارسی که به مسئله «الف» تسمیه پرداخته‌اند به دو دسته ادبی (مانند دواوین و منشآت) و تاریخی تقسیم می‌شوند. مع‌ذلک، مهم‌ترین منابع تحقیقی تذکره‌های ادبی‌اند، که غالباً دو مؤلفه تاریخ و ادبیات به درجات متفاوت در آن‌ها حضور دارند. ظاهراً قدیمی‌ترین منبع فارسی که در آن از «الف» تسمیه، بدون هیچ تفسیر و تأویل و به همین صورت مشهورش ذکر کرده، کتاب مقامات ژنده‌پیل است. البته نسبت به اصالت روایات، زمان مؤلف (احتمالاً اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم) و نیز تأخر نسخه‌های آن (قرن نهم تا یازدهم) می‌توان تردیدهایی داشت، ولی نمی‌توان از یگانه شاهد ارزشمند آن «سهلا»، که از عقلای مجانبین بوده، به آسانی درگذشت (غزنوی، ۱۳۴۰: ۷۳)؛ به‌ویژه که نقل همین حکایت در نفحات الانس (جامی، ۱۳۷۳: ۳۳۳) تألیف سال ۸۸۳ هجری، مهر تأییدی بر استعمال «الف» تسمیه برای طبقه پایین جامعه، دست‌کم پیش از قرن نهم است. پس از این اثر، حسب استقصای ما، کتاب منشآت شرف‌الدین علی یزدی (د. ۸۵۸ق) را می‌توان نام برد، و آن‌گاه دیوان نظام قاری (د. ۸۹۳ق) که حاوی قصایدی در مدح کسی به نام «زین علیا» یا همان زین‌الدین علی است (نظام قاری، ۱۳۹۱: ۲۴۹). پس از اینان، امیر علیشیر نوایی هم در تذکره مجالس النفایس (۸۹۶ق) خود، و هم در مرثیه جامی، از وی با عنوان «نورا» یاد می‌کند (نوایی، ۱۹۶۱م: ۳۰؛ همو، ۱۳۷۵: ۳۱۹). شایان ذکر آن‌که عنوان «نورا» در اغلب متون این دوره، مثل بدایع الوقایع واصفی (ختم تألیف: ۹۵۸ق)، بسیار رایج بوده است. در مذکر احباب (بخاری، ۱۳۷۷: ۱۳۵، ۲۴۵ و ۲۸۱) نیز مشابه این عناوین مختوم به «الف» آمده است. پس از این کتاب باید به منشآت فتوحی لاری (ختم تألیف: ۹۸۵ق) اشاره کرد که از چندین شخصیت دیوانی یاد می‌کند که نامشان از این سنخ است.

در ادامه باید از تذکره‌های اصیل و کهنی مانند خیرالبیان، هفت اقلیم، عرفات‌العاشقین، مآثر رحیمی، میخانه، لطایف الخیال، تذکره نصرآبادی و مذکر الاصحاب، به‌عنوان اصلی‌ترین منابع ادبی این پژوهش یاد کرد. در بین این کتاب‌ها، تذکره نصرآبادی، به سبب وفور این نوع اسامی در آن، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ شاید بدین سبب که در عصر نصرآبادی، رواج «الف» تسمیه به اوج خود رسیده است. همین وضع ممتاز را جامع مفیدی در میان

سایر منابع تاریخی، مانند مجالس جهانگیری، احیاء الملوك، قصص الخاقانی و خلد برین دارد. البته تذکره‌های دیگر که در مواردی بسیار مهم به نظر می‌رسند، در این جستار بیش‌تر نقش تأییدی و یا توضیحی دارند، زیرا کمتر اطلاعات جدیدی ارائه کرده‌اند؛ چه دربارهٔ چهره‌های جدید با عناوینی حاوی «الف» تسمیه و چه در بیان توضیحاتی بدیع و مفید راجع به اشخاصی که منابع اصیل و کهن دربارهٔ آن‌ها سخنی گفته‌اند. فهرست مختصر این منابع تقریباً به ترتیب تاریخی از قرار ذیل است: تذکره همیشه‌بهار، سفینه خوشگو، کلمات الشعراء، مجمع النفايس، ریاض الشعراء، تذکره حسینی، سرو آزاد، خزانه عامره، تذکره بی‌نظیر، تذکره حزین، عقد ثریا، سفینه هندی، مخزن الغرائب، منتخب اللطایف، نشتر عشق، نتایج الافکار، طور معانی، باغ معانی، شمع انجمن، صبح گلشن، روز روشن.

«الف تسمیه»، چیستی و ساختار

در باب «الف تسمیه» منابع معدودی سخن گفته‌اند و چنان‌که در مقدمه مقاله گفتیم، مفصل‌ترین توضیحات را نجم‌الغنی داده است، آن‌هم با اتکا به منابع قدیم‌تر نظیر غیاث اللغات و قوانین دستگیری. وی با نقل عین این عبارت رامپوری که «الف» تسمیه را «برای تعظیم در آخر اعلام و القاب در آورند چون جلالا و نصیرا و ظهیرا و تقیا و صائبا» (نجم‌الغنی، ۱۳۹۶: ۵۴۴/۲ و ۵۴۵) مدعی می‌شود که این «الف»، خلاف تصور رایج برخی علما، از باب تفخیم نیست و با استناد به هجو ملاشیدا دربارهٔ ابوطالب کلیم، نتیجه می‌گیرد که اگر این «الف» برای تعظیم بود، نمی‌بایست شاعر عنوان «طالبا» را می‌آورد (همان‌جا). در حالی که این نوع اسامی بر اساس مقبولیت اجتماعی رایج می‌شده، و طبعاً شیدا «طالبا» را خود اختراع نکرده و در هجویه‌اش به کار نبرده است و تنها خواسته عنوان مشهور و رایج کلیم را در شعر بیاورد.^۱ نجم‌الغنی در جای دیگری، ضمن تحلیل «الف»

۱. بنا به یادآوری شفاهی استاد عارف نوشاهی به نگارنده در پنجاب گاهی برای تحقیر افراد نیز در آخر نام‌های مردان «الف» اضافه می‌شود؛ مثلاً «فقیر» را «فقیرا»، «اکرم» را «اکرما»، «جنید» را «جنیدا» و غیره می‌گویند. در عین حال گاهی برای تحبیب هم به کار می‌رود.

اشباع در شعر قدما، می‌گوید: «این معنی نه از جهت ضرورت است بل از اقتضای روزمره و محاوره ایشان و معلوم می‌شود که این کلمات به زیادت حرف "الف" در کلامشان مستعمل باشد و متأخران نیز که کلامشان نسبت به قدما شسته‌تر و روزمره ایشان از روزمره قدیم بسیار مغایر افتاده، "الف" در اواخر اعلام بیش‌تر درآورده‌اند چون صائبا و طالبا و ظهیرا و...» (همان: ۳۵۹/۱).

عبدالواسع هانسوی (۱۳۹۳: ۸)، حدود نیم قرن پیش از نجم‌الغنی، در مبحث انواع پسوندهای «الف»، به «الف» پساوندی در پایان اسامی ترکی و هندی اشاره‌ای گذرا کرده و مدعی شده که «الف» در برخی از این کلمات صورتی دیگر از «ها»ی مختفی است؛ آن‌گاه نتیجه گرفته که «اسماء رجال را به الف و اعلام مواضع را به ها باید نوشت، چون کرپا و پراکا و سوانه و کلیانه». ظاهراً همین نوع شباهت است که موجب شده در هامش لغت‌نامه (دهخدا، ۱۳۷۲: ۶/۱) این «الف» تفخیمه و تقلیدی از اسامی هندی محسوب شود.

فارغ از این‌که چقدر این سخن صحیح باشد، از همین‌جا می‌توان به شباهت کاربرد پسوندهای «الف»، «ها» و «یا» پی برد؛ تا به حدی که در تبیین این نوع «الف» گذری بر این مشابهت‌ها غیرمنطقی به نظر نمی‌رسد و این ضرورت توجه به پسوندهای «ها» و «یا» را علی‌الخصوص می‌توان در برخی نام‌های خاص مورد جستجوی ما یافت که با هر دو پسوند «الف» و «یا» ساخته و استفاده می‌شدند، مانند «رکنی» و «رکنا»؛ «فتحی» و «فتحا»؛ «قتلی» و «قتلا»؛ «شمسی» و «شمسا». ظاهر این اسامی ممکن است باعث این توهم شود که گویا این نوع «الف» نیز به قیاس اسامی ناقص واوی در عربی مثل «صفا» و «رضا» و نیز سایر کلمات مختوم به «الف مقصوره» در هنگام اضافه شدن و تغییر رسم‌الخط از «یا» به «الف»، ساخته شده است، مانند عیسای مسیح و عصای موسی^۱ که البته بسیار بعید به نظر می‌رسد.

۱. تحلیل و توجیه این نکته را مدیون اشارت دکتر محمدرضا ابن‌الرسولم (نیز نک: فرشیدورد، ۱۳۸۶: ۲۹۷). ضمناً در این مقاله از مشاورت‌های استادان عمادالدین شیخ‌الحکمایی و سیدعبدالرضا موسوی طبری بهره برده‌ام. چنان‌که پیش‌تر تصریح کردم، برای نگارش این مقاله، از نتایج تحقیقات استاد صادقی بهره بسیار بردم و حتی از مقاله اخیر ایشان به یکی دو منبع مهم پی بردم.

این جا باید تأکید کرد که شاعر بودنِ عموم صاحبان این عناوین و بعضاً یکی بودن تخلص‌ها و این نوع اسامی و القاب، و طبعاً منادا قرار گرفتن تخلص در برخی مواضع سخن منظوم، باز به ذهن چنین القا می‌کند که اصل این نوع «الف» باید چیزی از جنس منادا بوده باشد؛^۱ در حالی که، بر اساس یافته‌های ما، ریشه استعمال «الف» تسمیه بیرون از حوزه شعر و شاعری بوده است و بسیاری شاعرانی که تخلصشان متمایز از عناوین آنهاست که «الف» تسمیه دارد.^۲ نیز باید به قول مرادی (م ۱۲۰۶)، صاحب سلك الذرر فی اعیان القرن الثانی عشر، اشاره کرد که ذیل ترجمه نظیمای شاعر، این «الف» را «الف» ندا می‌خواند که بنا به کثرت استعمال، به اسم علم تبدیل شده و سرانجام لقب شاعر با حرف ندا مشهور شده است (مرادی، ۱۴۲۲: ۱۳۳/۲). این قول نادرست او تا حدی مورد تأیید دکتر شفیع کدکنی (۱۳۸۲: ۴۹) قرار گرفته است، با این تصور که نظر او، به سبب نزدیکی اش به نظر رایج در دوره استعمال این نوع اسامی، صحیح‌تر از منابع لغت‌نامه دهخداست.

باری، شایان ذکر است که مشابه تطابقات ظاهری «الف» مقصوره با «الف» فارسی را در اسامی و القاب مشتقی که مختم به پسوند «یا» است، هم می‌توان دید؛ هرچند ادیبان شبه‌قاره (رامپوری، ۱۳۷۵: ۹۸۰؛ هانسوی، ۱۳۹۳: ۲۷؛ فائق لکهنوی، ۱۳۹۳: ۶۹؛ نجم‌الغنی، ۱۳۹۶: ۶۵۱/۲) معتقدند که این نه «یا»ی نسبی که «یا»ی متکلم است، مانند «قبله‌گاهی»، «مخدومی» و «استادی» به معنی «قبله‌گاه من»، «مخدوم من» و «استاد

۱. همین شباهت گاه باعث اشتباه شده است، تا آن‌جا که به تصور استاد صادقی (۱۳۸۷: ۳۱۰/۱۵) منادا قرار گرفتن تخلص نجم‌الدین زرکوب حاکی از آن است که وی «نجما» خوانده می‌شده است (برای اصل قول نک: ابن‌کریلایی، ۱۳۴۴: ۴۲۰/۱).

۲. نظیر «باقرا»ی خلیل تخلص کاشی (نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۵۰۴)، «امینا»ی اصفهانی فایق تخلص (همان: ۵۰۹)، «تاجا میرزا حسنا»ی واهب تخلص (باققی یزدی، ۱۳۸۵: ۲۵۵/۲ و ۲۵۷)، «تقیای»ی مثالی تخلص (نصرآبادی، ۶۰۶)، «تقیای الفت تخلص (شاملوی هروی، ۱۳۷۴: ۱۴۹)، «جلالا»ی کاشی یقین تخلص (نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۵۱۰)، «جمالا»ی والة تخلص (همان: ۴۳۶)، «حسینا»ی صبوحی تخلص (همان: ۵۴۵)، «رکنا»ی کاشی مسیح تخلص (فخرالزمانی، ۱۳۹۱: ۴۹۵)، «زمانا»ی اصفهانی فریبی تخلص (همان: ۵۰۴)، «زمانا»ی یزدی سالک تخلص (باققی یزدی، ۱۳۸۵: ۴۵۷/۲)، «سراجا»ی نقاش تخلص (نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۶۰۳)، «سعیدا»ی مجنون تخلص (همان: ۴۷۰)، «شریفا»ی کاشف تخلص (همان: ۳۷۰)، «شفیعا»ی موجد تخلص (سلیم بهوپالی، ۱۳۹۰: ۹۸۵/۲).

من». نجم‌الغنی (همان‌جا) بر آنان که «یا»ی قبله‌گاهی را نسبی می‌دانند و معتقدند که، در تقدیر، مضاف به لفظی چون حضرت و جناب بوده و، به عبارتی، در اصل «حضرت قبله‌گاهی» و مانند آن بوده، به شدت تاخته و به فارسی‌دانی ایشان تردید کرده است. از دیگر کاربردهای متشابه «الف» و «یا»، مطابق اعتقاد ادبای شبه‌قاره، کاربرد «الف» متکلم است، در کلمه‌های ملاذا، مکرما و معاذا که به زعم ایشان معادل ملاذی و معاذی است (نجم‌الغنی، ۱۳۹۶: ۵۳۸/۲). بی‌آن‌که قصد تأیید این احکام عجیب را داشته باشیم، فقط همانندی‌های نسبی نقشی این حروف را بیان می‌کنیم.

با این توضیحات، ما معتقدیم که تمام نقش‌های مرتبط با «الف» تسمیه را مثل «الف» تعجب، تفخیم و کثرت که جزو «الف»‌های غیرفعلی (نک: فرشیدورد، ۱۳۸۶: ۲۴۹)^۱ به شمار می‌آیند، می‌توان تحت عنوان «الف» تأکید آورد و در حقیقت «الف» تأکید و آن‌ها را از یک مقوله دانست؛ چنان‌که از نظر ما «الف» مبالغه هم روی دیگر همین عنوان است و نیازی نیست آن را از مقوله این «الف»‌ها دانست. در واقع هر کلمه‌ای اعم از صفت، قید و یا اسم خاص که این نوع «الف» به آخر آن افزوده شده، مآلاً مؤکد، برجسته و منحصر می‌شود و سرانجام بسته به ذات کلمه به‌طور مبالغه‌آمیزی حس تعظیم و تفخیم و حتی تحبیب در مخاطب ایجاد می‌شود^۲؛ چنان‌که دکتر صادقی (۱۳۸۷: ۳۱۰/۱۵) این «الف» را

۱. فرشیدورد در این کتاب، با اتکا به دستورهای پیشین، کوشش بسیار در بحث پیشوند و پسوند فارسی نموده است و این همه را در فهرست منابع کتابش می‌توان دید. با این حال، در برخی مباحث از ارجاعات به‌ویژه به دستورهای معتبر هندی مانند نهج‌الادب به هر دلیلی غفلت کرده است. برای مثال در بحث نقش شبه‌جمله‌ساز پسوند «الف» که ظاهراً نخست‌بار هندیان از آن سخن گفته‌اند و نجم‌الغنی (۱۳۹۶: ۵۴۴/۱) در کتابش آورده، هیچ اشاره‌ای به منبع نکرده است (فرشیدورد، همان: ۲۴۸).

۲. شاید بشود گفت که همین نقش تأکیدی است که، به مرور زمان و به سبب فرایند خودکارشدگی زبان (Automatisation) تضعیف شده است؛ تا آن‌جا که بی‌معنی تلقی شده، و بنا به داوری اهل زبان و ادب «الف» زائد به شمار آمده و یا نهایتاً به سبب خاصیت موسیقایی‌اش نقش تزئین و، به قول هندیان، تحسین و استحسان کلام را به عهده گرفته است (نک: انجوشیرازی، ۱۳۵۹: ۳۳/۱؛ نجم‌الغنی، ۱۳۹۶: ۵۴۴/۲). همین است که بعدها ادبای دیگر کوشیده‌اند تا ثابت کنند کلماتی مثل «مر» و یا پسوندهایی چون «الف» تأکید در «بدا» و «سلطانیا» و «گفتا» زائد نبوده و دست‌کم نقش تأکیدی داشته است (نک: فرشیدورد، ۱۳۸۶: ۲۶۲). البته هنوز در کتاب‌های دستور جدید اعتقاد به زائد بودن برخی پساوندها رایج است؛ مثل «یا» در «ارمغانی» و «معمولی» و «قدیمی» (همان: ۴۷۸).

جزو ده پسوند تحبیبی فارسی به شمار آورده‌اند.

دیگر ویژگی پسوندهای تأکیدی «الف» و «یا» آن است^۱ که این‌ها می‌توانند به سبب نقش توصیف‌گر خود مشمول آرایه صفت‌شمار یا تنسیق الصفات شوند و در چندین کلمه پشت سر هم بیایند؛ مانند عبارت وصفی «علامی فهامی، رئیس الفضلایی، علامه العلمایی، ملا علی اکبر مدرس خراسان» (نصیری، ۱۳۶۴: ۹۲) و یا «معینا محمدا صاعدا» (فتوحی لاری، ۱۳۸۹: ۳۱۳). البته نمی‌توان التزامات موسیقی و تمهیدات خوش‌آهنگی این پی‌آوری واجی را منکر شد، موردی که در ادبیت کلام، چه شعر و چه نثر، مشاهده می‌شود. این توالی لزوماً متصل نبوده است، خاصه در «الف» تسمیه؛ زیرا هویت و چگونگی نام شخص موجب گسستگی می‌شده است، مانند: «زینا امیر سید علیا» (بافقی یزدی، ۱۳۸۵: ۲۶۹/۲) یا «شمسا حاجی محمد مؤمن» (وقاری، ۱۳۸۴: ۲۰۳). بر همین اساس، توالی سه‌الفی هم در عناوین اشخاص کمتر دیده می‌شود؛ مثل «شمسا محمدا غیاثا» (فتوحی لاری، ۱۳۸۹: ۳۲۴) یا «تاجا علیا تمغاچیا» (همان: ۳۸۹).

در این عناوین، جز نام و لقب، بعضاً شغل و حتی شناسه شهرت شخص در جامعه هم گنجانده می‌شود که ممکن است «الف» پسوند هم بگیرد؛ مانند «تمغاچیا» و یا «هندوا» که نشان از شهرت نژادی و یا مذهبی صاحب عنوان دارد. گویا «خواجکا» (عنوان معروف

۱. چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم، پسوند «ها» در برخی نقش‌ها با دو پسوند «الف» و «یا»، مثل ایجاد نسبت و اسم مکان، مشترک است؛ جز آن‌که از لحاظ آوایی گاه این پسوند به «الف» ابدال می‌شود؛ مثل «هله» و «هلا»، «آشکاره» و «آشکارا»، و «خاره» و «خارا». البته برخی اصل این «الف» را که باز به اشتباه زائد خوانده شده، همان «ها»ی غیر ملفوظ یا «ک» زبان پهلوی دانسته‌اند (همان: ۲۹۶).

ضمناً یکی از مهم‌ترین نقش‌های این پسوند، مانند آن دو پسوند دیگر، تأکید و تقویت و بالطبع مبالغه است؛ مثل غمخواره، بوسه، و پیره‌زن (همان: ۴۶۲). نکته جالبی که باز از شباهت این پسوند با آن دو دیگر حکایت می‌کند، نقش خاص کردن اسم علم و به عبارتی منحصراً کردن و برجسته کردن آن است که البته در این خصوص بیش‌تر افواهی است؛ مثل «فرزاده» و «حسنه» که گویا صورتی دیگر از «فرزادی» و «حسنی» و طبعاً «فرزادا» و «حسنا» هم می‌تواند باشد و با خود، ضمن برجسته‌سازی، نشان تحبیب و خصوصیت‌گوینده با صاحب اسم را دارد. نباید از یاد برد که استفاده از «ها» برای معرفه‌سازی اسم عام، نوع و صفت‌جانشین موصوف بسیار رایج بوده و هست؛ مثل «پسره»، «مرد»، «خوشگله» (همان: ۴۵۹). البته برخی از اشتراکات نقشی (مثل مبالغه، نسبت، و معرفه‌ساز میان پسوند «او» با «یا» و «ها») را نیز نمی‌توان نادیده گرفت، جز آن‌که این حضور پسوند «او» عموماً در زبان گفتار است (همان: ۴۲۵-۴۲۷).

خواجگان ماوراءالنهر) و «میرکا» هم بر همین منوالند.^۱ با این حال تعدادی از این شناسه‌ها اعم از شغلی و غیرشغلی «الف» تسمیه نمی‌گیرند؛ مثل «متصدی» (بافقی یزدی، ۱۳۸۵: ۴۳۲/۲)، «مین‌باشی» (همان: ۲۷۸/۲)، «عادل» (همان: ۳۱۹/۲).^۲ در این سلسله عناوین، حضور القاب و اوصاف بسیار رایج بوده است، مانند سید، آقا، میرزا، شاه، حاجی، امیر، وزیر، آخوند، مفتی.

حاصل کلام آن‌که، چسباندن «الف» تسمیه بر پایان جزء اول لقب و اسم خاص، برای تأکید و برجسته‌سازی صاحب آن نام و عنوان و مستثنی کردن او در بین دیگر هم‌نامانش، به منظور تفخیم و تحبیب بوده است. البته در خصوص لقب، «الف» تسمیه ضمناً نقش کوتاه‌سازی را هم به عهده داشته است. این طبعاً حس محبت و صمیمیت گوینده نسبت به

۱. ظاهراً عناوین کهن‌تر «امیرکا» و «امیرکیا» هم از این سنخند و شاید معادل صوری دیگر از «امیره»، «امیری» و «امیران»، عنوان حاکمان مناطق شمالی ایران و خانواده‌امرای آن روزگار باشد؛ نام‌هایی که بسیاری از آن‌ها را می‌توان در کتاب‌های آن عصر مانند التودین رافعی قزوینی (۱۴۰۸ق: ۳۰۱/۴) مشاهده کرد (نیز نک: صادقی، ۱۳۸۷: ۳۱۰). استاد صادقی (۱۳۹۷: ۲۷) در آخرین تحقیقشان «مدکا»، «ستکا»، «امیرکا»، «فیرکا» را هم از همین سنخ برشمرده‌اند.

۲. در برخی منابع آن دوره از دو عنوان وصفی «مشهورا» و «تعریفا» در همین سلسله نامی برده شده که غریب به نظر می‌رسد و احتمالاً نوعی قید تمیز با الگوبرداری از زبان عربی است و چنین به نظر می‌رسد که هر دو در معنی مشهور و برجسته می‌باشند و، به نظر نگارنده، این‌جا نوعی تأکید بر صفت است و شاید با وجود شواهد بتوان گفت که «تعریفا» و «مشهورا» در آن دوران به بناها و مکان‌ها هم تعمیم می‌یافته است؛ زیرا این عنوان، به‌جز در سلسله عنوان برخی اشخاص برجسته مانند «الغ‌خان تراکمه شلاق مشهورا»، «محمدپاشای ششگاه مشهورا»، «سلطان فیروزجنگ مشهورا»، و «مجبلی بیک‌الله مشهورا» (اسکندربیک، ۱۳۸۲: ۵۰۹/۱ و ۶۸۴/۲) به همراه «تعریفا» در پایان اسامی مکان و بنا هم آمده است؛ مانند «باغ‌خان مشهورا»، «باغچه‌قاضی مشهورا»، «محلّه گنبد سبز مشهورا»، «پای چنار مشهورا»، «محلّه پایبور مشهورا»، «باغ برکه مشهورا علوا»، «باغ ورثه عمید نجم ناصر مشهورا»، «طاحونه استاد مشهورا»، «طاحونه جمال خواری تعریفا»، «توابع حاجی امیر احمد عسس مشهورا» (بافقی یزدی، ۱۳۸۵: ۹۹/۲، ۲۴۸، ۳۱۹ و ۳۲۴؛ همان: ۶۲۸/۳، ۶۸۵، ۸۷۷، ۸۷۹، ۸۷۷، ۸۷۸). از عبارت جامع مفیدی (بافقی یزدی، ۱۳۸۵: ۸۷۷/۳) در توصیف یکی از مملوکات به خوبی پیداست که این وصف، دست‌کم در این زمان و مکان، برای زمین و ملک و بنا به کار می‌رفته است. ساختار «تعریفا» مقداری عجیب‌تر از «مشهورا» است و به نظر می‌رسد اگر حاصل نوعی تقلید خودکار زبانی از «مشهورا» و «تعظیما» نباشد، صورتی دیگر از «تعریفی» باشد که امروز هم استعمال می‌شود. البته تناسبش با گونه‌ای ادبی که در توصیف بناها به کار می‌رفته، چندان دور از ذهن نیست: آثاری که در منابع اغلب با عنوان «تعریف» آمده است و ما آن‌ها را با عنوان «تعریف‌نامه» می‌شناسیم (نک: شفیعیون، ۱۳۹۴: ۹۶ و ۱۱۱).

صاحب آن اسم را نیز به همراه داشته است.^۱ در باب کوتاه‌سازی، این پرسش پیش می‌آید که آیا «الف» در کلماتی چون «الدین» و «الملک» و نظایر این‌ها می‌تواند به‌عنوان حرف نخستین جزء دوم لقب به شمار آید؟ در جواب باید گفت که چون این «الف» به اسامی معمولی و ساده هم اضافه می‌شده و، ضمناً، بیش‌تر جنبه گفتاری و آوایی داشته است، نمی‌توان به صحت این ظنّ چندان مطمئن بود. از دیگر سو، این گمان هم می‌رود که ممکن است این «الف» احیاناً مختصرشده کلمه «آقا» پس از بعضی اسامی باشد (مثل «ربیعاً» مخفف «ربیع آقا»); اما باید گفت ضمن آن‌که عنوان «آقا» تنها در همین یک شاهد (سالور، ۱۳۷۶: ۸۴۶/۱) بعد از نام قرار گرفته و بقیه مواردی است، مانند «آقا تقی» معادل «تقی» (اوحدی، ۱۳۸۹: ۸۷۸/۲)، «آقا زمان» معادل «زمانای اصفهانی» (نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۵۰۴)، «آقا شمس» معادل «شمسا» (همان: ۵۵۷)، «آقا صفی» معادل «صفیا» (نهایندی، ۱۹۲۵: ۱۶۵۳/۳) که «آقا» همه‌جا قبل از نام واقع شده است. به‌علاوه چندین مورد هم هست که «آقا» همراه با «الف» پسوند آمده است، مثل «آقا بدیعا محمد» (بافقی یزدی: ۱۳۸۵: ۳۷۶/۲)، «آقا عظیم» (هاشمی سندیلوی، ۱۹۷۰: ۹۵/۴)، «آقا فتحا اصفهانی» (شاملوی هروی: ۱۳۷۴: ۱۲۱)، «آقا کمالای کرمانی» (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۹۹)، «آقا لطیف» (ایمان، ۱۳۸۶: ۶۶۲)، «آقا معزا» (بافقی یزدی: ۱۳۸۵: ۵۱۲/۲) و «آقا

۱. در ادامه بیان شباهت‌های نقشی این چند پسوند بی‌مناسبت نیست به کاربرد افواهی «یا»ی نسبی برای کوتاه‌سازی نام‌ها اشاره کنیم که نقش تحبیبی هم دارد؛ مثل «اسی»، «ابی»، «فری». شیمیل (۱۳۷۶: ۱۰۸-۱۰۹) نمونه‌های جالبی از این اختصارهای تحبیبی نام‌های اسلامی در کتابش نقل کرده است مانند «میمش»، «ایش»، «آقی»، «شبان»، و «فی» به ترتیب به جای محمد، ابراهیم، افتخارالدین، شهاب‌الدین، و عقیف. دکتر صادقی (۱۳۵۴: ۲۵۶) این «یا» را حامل معنی استرحام و شفقت می‌داند و این قاعده را Hypocoristique می‌خواند. البته برخی از این اسامی که بعدها به شکل مستقل ثبت شده‌اند، مانند «زری»، «پوری» و «مهری»، که احتمالاً در اصل زهراء، پوران‌دخت و مهرالنساء/مهرانگیز بوده‌اند و امروز، مانند «صدرا» و «فخرا»، نام‌های اصلی به شمار می‌روند شاید در روزگار حاضر، این تمهید را بتوان تقلیدی از همان اختصارسازی فرنگیان تلقی کرد. شیمیل (۱۳۷۶: ۹۹-۱۰۰) در باب مختصرسازی القاب الگوهایی متنوعی را نشان می‌دهد و مثلاً می‌گوید که «ناصرالدین» به «الناصر» و یا «زین‌الدین» به «الزینی» و یا حتی «زین»، «زینی» و «زینا» بدل می‌شود. او کاربرد «الف» تسمیه را به حدود قرن یازدهم می‌رساند و قول غریبی را بیان می‌کند که چون بی‌ارجاع است، نمی‌توان رد یا تأیید کرد و آن پسوند «آی» در «مُخلصای» است؛ یعنی بر فرض صحت، چیزی شبیه پسوند «آی» فارسی باستان است (صادقی، ۱۳۸۷: ۳۰۶).

نورا» (نصرآبادی: ۴۳۷).

تنها منبعی که به نقش اختصاری «الف» تسمیه اشاره کرده، و به نوعی مدعی جنسیتی بودن آن شده، فرهنگ زبان فارسی است؛ در این فرهنگ آمده که: این پسوند «در دوره صفوی به پایان نام‌های خاص مردان یا صورت کوتاه‌شده آن‌ها اضافه می‌شده و برای تحبیب و احترام به کار می‌رفته است. این پسوند هنوز در نام‌هایی مانند صدرا و فخرآ دیده می‌شود» (صادقی، ۱۳۹۵: ۴/۲). تخصیص کاربرد «الف» تسمیه تنها به دوره صفوی امری نادرست است. البته استاد صادقی در مقاله جدیدشان از این نظر عدول کرده، و شواهد متعددی از استعمال این پسوند و پسوندهای تحبیبی دیگر، در دوره‌های قدیم‌تر و نیز برای بانوان ارائه کرده است (نک: صادقی، ۱۳۹۷: ۲۱ و ۲۷).

از سوی دیگر، دامنه استعمال این «الف»، بر اساس منابعی که تا کنون پیدا کرده‌ایم، به زمان قاجار می‌رسد و بعد از آن تاریخ نیز به صورت نام خانوادگی به کار رفته است، مانند «صدرا»، «فخرآ» و «رفیعا». مثلاً، حسنعلی رفیعا (د. ۱۳۵۹ ش) شاعر، نویسنده و روزنامه‌نگار معاصر متولد تهران و منسوب به خاندان زند بود که در اداره دارایی خدمت می‌کرد (برقعی، ۱۳۷۳: ۴۰۰/۹).

باری، در دوره قاجار، این نوع «الف» ظاهراً به‌رغم کهنه‌شدگی و از کارافتادگی، همچنان به‌عنوان یکی از نشانه‌های نامی طبقه مستوفیان شناخته شده است؛ هم‌چنان که سالور (۱۳۷۶: ۸۴۶/۱) در روزنامه خاطرات عین السلطنه، این لقب را، با لحنی طنزآمیز، در ضمن شرح حال یکی از مستوفیان روزگار خود به کار می‌برد، آن‌جا که می‌گوید: «میرزا ربیع آقا مستوفی شاهزادگان و خادمان حرم جلالت است. بسیار آدم خوبی است، خیلی شوخ و بامزه اگر او نباشد مجلس رونقی ندارد. محمد میرزا، ملا ربیعا، اسم گذاشته، من، میرزا باجی، دیگری، سگ نازآباد، اسامی عجیب و غریب دارد...».

اجمالاً، بر اساس یافته‌های ما، تمامی نام‌ها و القاب پذیرای چنین پسوندی بوده‌اند و هیچ محدودیتی نمی‌توان از این لحاظ برای اسامی قائل بود؛ گرچه به نام‌هایی که با حروف «پ، چ، د، ژ، ض، گ، و» شروع می‌شود، در میان متون بر نخوردیم و در میان آن‌ها نام و

عناوینی که با «م»، «ن» و «ش» شروع می‌شوند به ترتیب بیش‌ترین فراوانی را دارند؛ «ط»، «ث»، «خ»، «ه» و «ی» نیز تنها یک نام را شامل می‌شوند. نام‌های «امینا»، «شمسا»، «نورا» بیش‌ترین کاربرد را به‌تنهایی و یا به همراه دیگر عناوین دارند. به عبارتی، می‌توان گفت که سبب کثرت استعمال این نام‌ها، ماهیت دوجهبی لقبی و اسمی آن‌هاست؛ یعنی «امینا» و «شمسا»، هم به‌عنوان لقب امین‌الدین و شمس‌الدین در عناوین شخصیت‌های دیوانی و مذهبی بسیار استفاده شده و هم اسامی افراد برجسته جامعه، مانند شاعران و هنرمندان و صاحبان فن بوده است. جالب است که بدانیم عنوان «امین‌الدین» در متون این دوره عموماً لقب کسانی بوده که مسئولیت خزانه‌داری و یا تولیت مکان مقدسی را داشته‌اند و طبعاً از درجه زهد و مرتبه شرعی والایی برخوردار بوده‌اند؛ اشخاصی مثل «امینا محمد متصدی مشهورا». از این روی، ارائه آمار و بررسی فراوانی اجزاء این القاب و اسامی کمک شایسته‌ای در خصوص اسامی همراه این «الف» خواهد کرد.

در باب ذات ساختار کلماتی که مشمول قاعده استعمال «الف» تسمیه قرار می‌گرفتند هم باید گفت عناوینی که این «الف» به آن‌ها اضافه می‌شده، یا جزء اول لقب بوده‌اند، یا نام صرف مانند محمود، محمد، کاظم، و کمال بوده و یا نام مرکب که رکن اول آن در تمام موارد محمد است، مثل محمدابراهیم. البته باید گفت که مواردی مثل «محمدعلی بیکا» از این قسم نیست و عملاً «بیکا» که این‌جا لقب است، «الف» گرفته است، مانند «صفی‌قلی بیکا». نام محمد در بین اسامی مختوم به «الف» پسوند، بیش‌ترین استعمال را دارد، به‌ویژه در عناوین دوجزئی و حتی سه‌جزئی مثل «مطیعا محمد، معزا محمد، معینا محمد، نورا محمد، شفیعا محمد، امینا محمدای متصدی مشهورا، غیاثا محمد». البته باز بر اساس یافته‌های ما، برخی اسامی مانند علی و احمد در عناوین به‌تنهایی وجود ندارند و فقط در صورت‌های دوجزئی و سه‌جزئی به چشم می‌خورند؛ مثل «شرفا علیا، زینا امیرسید علیا، و فخرا احمد».

سرانجام، دسته دیگر از نام‌های مرکب هم هستند، مانند عبدالله، عبدالجلیل، عبدالکریم و خلیل‌الله، که «الف» پسوند را در آخر خود بی‌هیچ اختصاری پذیرا می‌شوند و

البته یک مورد نام «عبدا» یافته شد (نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۶۴۳) که ظاهراً صورت مختصرِ اسامی یادشده (عبدالله و...) است.

«الف» تسمیه، چستی اجتماعی

تصور نخست ما، به سبب برخوردهای متعدد و متوالی با نام‌های کسانی که به نوعی با دیوان انشا مربوط بودند، این بود که «الف» تسمیه صرفاً مخصوص تعظیم و تفضیم طبقه منشیان و مستوفیان بوده است، ولی با شناخت بیش‌تر متوجه شدیم که کاربرد آن فراتر از این‌هاست. مع‌ذلک، همچنان زمینه‌نخبگی و اتصال به دیوان و دربار و نهادهای قدرت و حرمت، چون مدرسه و خانقاه و یا یک نهاد اجتماعی، ضرورت داشته است. بنابراین، به نظر می‌رسد که این سنت هم مانند سنن دیگر با گذشت سه چهار قرن از رونق افتاده و بعضاً دستخوش استحاله شده است، تا حدی که «الف» مورد بررسی به پایان اسامی افراد سطح پایین جامعه و عوام^۱ نیز الحاق می‌شده است (نک: دهخدا، «بیگ»، ۴۵۶۶/۳).

به لحاظ آماری هم می‌بینیم که از میان حدود سیصد شخصیت، تنها هفت تن بوده‌اند که جزو طبقات فرودست بی‌هنر یا، به قول تذکره‌نویسان، از لوانید و یا مجانین و بخت‌برگشتگان بوده‌اند، امثال امینای فراهانی خیک‌دوز، امینای رشتی علاقه‌بند، تقیا مشهور به دنگی رزاز، صادق‌ای گاو، صالح‌ای مشهدی دیوانه، و محسنای شیرازی. البته ما هنوز معتقدیم که به فرض آذل و ارذل بودنشان، و با اطلاعات اندکی که از آن‌ها در منابع یاد شده است، نمی‌توان منکر پیشینه احتمالی مرتبه بلند اجتماعی خانواده یا خانوادگی ایشان شد؛ چنان‌که شخصی مانند امینای نجفی که از رندان لابلالی و در کمال شوخی و بی‌پروایی بوده، افزون بر شاعری و کسب صله از شاه‌عباس، به سبب آبرومندی و جایگاه پدرش، محمود کلیددار آستان مقدس علوی در نجف، از سوی معاصرانش لایق این تعظیم و تفضیم

۱. نام «سهلا» که در مقامات آمده و توصیف مجنون‌نمایی‌اش، نشانگر این می‌تواند باشد که یکی از جوازهای اطلاق این عنوان به آدم‌های کم‌شان همین وجه قابل توجه و نگاه توقیرآمیزی بوده که معاصرانشان نسبت به ایشان داشته‌اند.

بوده است. باید گفت که اگرچه این نوع اسامی جنبه کاملاً خانوادگی و میراثی نداشته، ولی شواهد متعددی در دست است که نشان می‌دهد معمولاً این نوع «الف» تسمیه در خانواده‌ای که پدر شناخته شده‌ای با نامی حاوی این «الف» بوده، به اغلب پسرانش، به ویژه آن‌ها که از لحاظ علمی و یا اجتماعی و شهرت بالاتر بوده‌اند، انتقال می‌یافته است.^۱ ضمناً وجود «الف» تسمیه را در نام این اشخاص می‌توان به حساب محبوبیت ایشان هم گذاشت و کسانی مانند امینای پوستین‌دوز، امینای رشتی، تقیا دنگی اصفهانی، و نورای کاشی را جزو آدمیان محبوب روزگارشان دانست (نک: نصرآبادی، ۱۳۷۹: ۵۲۹، ۶۵۸، ۵۶۸ و ۵۸۱).

به هر صورت حسب مستندات به دست آمده، می‌توان حدس زد که نخستین کاربردهای «الف» تسمیه مربوط به دیوانیان و مؤیدان دیوان و دستگاه، اعم از صوفی و مفتی و قاضی بوده است و بعد به نخبگان برجسته صنوف اجتماعی مثل شاعر، نقاش، صنعتگر و تاجر که مخصوصاً مورد حمایت دربار و حکومت بوده‌اند، تسری یافته است. هرچند که شعر در تمام جامعه خواص و عوام آن روزگار رواج داشته، و اغلب نخبگان شعر هم می‌گفتند، باز یک‌ششم این تعداد به هیچ وجه شاعر و یا مشهور به شاعری نبوده‌اند و از دیوانیان (مستوفی، قاضی، وزیر، امیر، حاکم، متولی)، سادات صاحب ثروت و موقوفه، عالمان متنفذ (فقیه، مدرس، طبیب، منجم)، پرهیزگاران محبوب و بعضاً صاحب دستگاه (زاهد، درویش)، و هنرمندان مشهور (کاشی‌پز، زرگر، خوشنویس) به شمار می‌آمده‌اند. مابقی نیز شاعر صرف نبوده‌اند. از این رو، گمان ما آن است که شاعری شرط اصلی برای داشتن نام‌هایی شامل «الف تسمیه» نبوده است و آن دسته از شاعرانی که در این دایره قرار دارند، و ما هیچ ویژگی‌ای جز شاعری برای آن‌ها نمی‌شناسیم، به احتمال قوی به حساب ویژگی‌های دیگرشان بوده که ما از آن‌ها خبر نداریم.

۱. مثلاً از میان شش فرزندی که مستوفی بافقی یزدی (۱۳۸۵: ۳۱۲/۲) برای محمد مقیما یزدی (د. ۱۰۸۴ق)، عالم، محدث، مترجم تفاسیر ذکر کرده، نام چهار فرزندش با «الف» تسمیه آمده است؛ یعنی «حسنا»، «محمد مفیدا»، «مطیعا محمدا» و «محمدابراهیما». و یا نام پسران شمسای شیرازی، شریفای کاشف‌تخلص و مقیما و مجدا، که بعداً همه به تهرانی معروف می‌شوند، از این سنخ بوده است.

نتیجه‌گیری

«الف» تسمیه یکی از پسوندهای غریب زبان فارسی است که برای چندین قرن حتی پیش از دوره تیموری و صفوی در نوشتار و گفتار رواج داشته، ولی از دوره قاجار به بعد متروک شده و تنها در چند نام تا به امروز باقی مانده است. در واقع این پسوند به پایان عناوین اشخاص افزوده می‌شده و، ضمن معنای تأکید و برجسته‌سازی، افاده تفخیم و تحبیب نیز می‌کرده است. با آن‌که نمونه‌های قدیم آن در منابع دینی و تاریخی عربی یافت شده، بعید است ریشه غیرفارسی داشته باشد؛ البته این پسوند با برخی پسوندها مثل «ها»، «واو» و «یا» مشابهت دارد. با بررسی بیش از سیصد نام و شرح احوال صاحبان آن‌ها در متون مختلف ادبی، تاریخی، مذهبی منظوم و منثور به زبان‌های فارسی و عربی می‌توان کلاً نتیجه گرفت که «الف تسمیه» در درجه اول در پایان جزء اول لقب می‌آمده و، ضمن بیان تفخیم، باعث اختصار هم می‌شده است.

بعدها این «الف» به پایان اسامی هم افزوده می‌شده است. طبعاً القاب مربوط به نخبگان و نجیب‌زادگان، اعم از دیوانی و درباری، مانند وزیر، امیر، حاکم، مستوفی؛ عاملان و متنفذان صاحب‌قدرت مثل امام‌زاده، متولّی، قاضی؛ عالمان صاحب‌درس و دستگاه؛ عارفان و زاهدان محترم؛ و صاحبان مکتب و قدرت بوده است. در بعضی منابع به نام کسانی برمی‌خوریم که از برجستگان هنری و فنی جامعه بوده و یا از لحاظ خانوادگی جزو بزرگ‌زادگان و نژادگان به شمار می‌آمده‌اند. همین قرینه ما را از تحیر در این‌که چرا چند تن انگشت‌شمار از لوطیان و لوندان آن عهد، که با چنین «الف» تفخیمی نامیده می‌شده‌اند، باز می‌دارد و به این اصل که این پسوند جهت احترام و محبوبیت بوده، باورمندمان می‌سازد.

منابع

- ابن کربلایی، حافظ حسین (۱۳۴۴). روضات الجنان. تصحیح جعفر سلطان‌القرایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اسکندریبیگ منشی ترکمان (۱۳۸۲). عالم‌آرای عباسی. تصحیح ایرج افشار. تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.

- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۵۹). فرهنگ جهانگیری. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- انوری، حسن (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین (۱۳۸۹). عرفات العاشقین و عرصات العارفين. تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار و آمنه فخر احمد. تهران: میراث مکتوب و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ایمان، رحم‌علی خان (۱۳۸۶). منتخب اللطایف. تصحیح مهدی و حسین علی‌زاده. تهران: طهوری، چاپ اول.
- بافقی یزدی، محمد مفید مستوفی (۱۳۸۵). جامع مفیدی. تصحیح ایرج افشار. تهران: اساطیر، چاپ اول.
- بخاری، حسن خواجه نقیب‌الاشراف (۱۳۷۷). مذكر احباب. مقدمه، تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی. تهران: مرکز.
- برقی، محمدباقر (۱۳۷۳). سخنوران نامی معاصر ایران. قم: خرم.
- تمیمی، تقی‌الدین بن عبدالقادر (۱۴۰۳ق). الطبقات السنیه فی التراجم الحنفیه. تحقیق عبدالفتاح محمد حلوی. ریاض: دار الرفاعی.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۳). نفحات الانس. تصحیح محمود عابدی. تهران: اطلاعات.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله (۱۴۱۳هـ). کشف الظنون. اسماعیل پاشا البغدادی. ج ۲. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- حافظ ابرو، عبدالله (۱۳۸۰). زبده التواریخ. تصحیح سیدکمال حاج سیدجوادی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- خوشگو، بندر ابن داس (۱۳۸۹). سفینه خوشگو. تصحیح سیدکلیم اصغر. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول.
- خیام‌پور (تاهباززاده)، عبدالرسول (۱۳۷۲). فرهنگ سخنوران. ج دوم (ش - ی). تهران: انتشارات طلایه، چاپ اول.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۲). لغت‌نامه. زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران.
- ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۱۶هـ). معرفة القراء الکبار علی الطبقات والاعصار. استانبول: مرکز بحوث الاسلامیه.

- رازی، امین بن احمد (۱۳۸۹). هفت اقلیم. تصحیح محمدرضا طاهری. تهران: سروش.
- رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۸ هـ). التدوین فی اخبار قزوین. تصحیح عزیزالله عطاردی قوچانی. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- رامپوری، غیاث‌الدین (۱۳۷۵). فرهنگ غیاث اللغات. به‌کوشش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- سالور، قهرمان میرزا (۱۳۷۶). روزنامه خاطرات عین السلطنه (جلد اول: روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه). به‌کوشش مسعود سالور و ایرج افشار. تهران: اساطیر، چاپ اول.
- شاملوی هروی، ولی‌قلی بیگ (۱۳۷۴). قصص الخاقانی. تصحیح سیدحسن سادات‌ناصری. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵). «جامعه‌شناسی نام‌های تاریخ اسلام». روزنامه اطلاعات، ش ۲۳۷۵۴ (۸۵/۷/۲۶)، ص ۶ (نظرها و اندیشه‌ها).
- _____ (۱۳۸۲). «روان‌شناسی شعر فارسی در نگاهی به تخلص‌ها». بخارا، ش ۳۲، مهر-آبان: ۴۶-۶۶.
- شفیعیون، سعید (۱۳۸۸). «تزییق، نوعی نقیضه هنجارستیز طنزآمیز در ادبیات فارسی». ادب‌پژوهی، دوره ۳، ش ۱۰: ۲۷-۵۶.
- _____ (۱۳۹۴). «درنگی بر چند گونه هم‌سنگ؛ کارنامه، شهرآشوب، اشعار صنفی و شهرانگیز». فصلنامه تخصصی نقد ادبی، س ۸، ش ۳۰: ۸۴-۱۲۱.
- شیمل، آنه‌ماری (۱۳۷۶). نام‌های اسلامی. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۵). فرهنگ جامع زبان فارسی، جلد دوم (۱ - اخیی). تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ (۱۳۵۴). «درباره بعضی پسوندهای نسبت در فارسی معاصر». در: جشن‌نامه محمدپروین گنابادی (سی و دو گفتار در ایران‌شناسی). به‌کوشش محسن ابوالقاسمی، تهران، طوس: ۲۴۶-۲۶۰.
- _____ (۱۳۸۷). «تسمیه». دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی. سرویراستار: کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۹۷). «پسوندهای تحبیبی فارسی در دوره‌های اسلامی». فرهنگ‌نویسی، ش ۱۳: ۱-۴۱.

الف تسمیه؛ سیری در کاربرد «الف» پسوند... / ۱۰۷

- عظیم آبادی، حسین قلی خان عاشقی (۱۳۹۱). نشتر عشق. تصحیح کمال حاج سید جوادی. تهران: میراث مکتوب.
- غزنوی، سدیدالدین محمد (۱۳۴۰). مقامات ژنده پیل. تصحیح حشمت مؤید. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- فائق لکهنوی، غلام محمد (۱۳۹۳). مخزن الفوائد. تصحیح عرفان منوچهری. پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: سعید شفیعیون.
- فتوحی لاری، روح الله منشی (۱۳۸۹). شرفنامه. تصحیح محمدباقر وثوقی. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- فخرالزمانی قزوینی، ملا عبدالنبی (۱۳۹۱). میخانه. به اهتمام احمد گلچین معانی. تهران: اقبال.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۶). فرهنگ پیشوندها و پسوندهای فارسی (همراه گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی). تهران: زوار، چاپ اول.
- قتیب دهلوی، محمد حسن (۱۲۵۷). شجرة الامانی. چاپ سنگی. لکنهو: مطبع مصطفایی.
- کحاله، عمر رضا (۱۴۱۴هـ). معجم قبائل العرب. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۹). کاروان هند. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- المرادی، محمدخلیل (۱۴۲۲ق). سلك الدرر فی اعیان القرن الثانی عشر. تحقیق اکرم حسن العلی. بیروت: دار صادر.
- معین، محمد (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- ملیحای سمرقندی، محمد بدیع (۱۳۹۰). مذکر الاصحاب. تصحیح محمد تقوی. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- میرزا اصلح کشمیری، محمد اسلم (۱۳۴۶). تذکره شعرا کشمیر. تصحیح حسام الدین راشدی. کراچی: آکادمی اقبال.
- نجم الغنی خان رامپوری (۱۳۹۶). نهج الادب. تحقیق و تصحیح زهره مشاوری. تهران: سخن، چاپ اول.
- نصر آبادی، محمد طاهر (۱۳۷۹). تذکره نصر آبادی. به کوشش احمد مدقق یزدی. یزد: دانشگاه یزد، چاپ اول.
- _____ (۱۳۷۸). تذکره نصر آبادی. تصحیح و تعلیقات محسن ناجی نصر آبادی. تهران: اساطیر، چاپ اول.

- نصیری، محمدرضا (۱۳۶۴). اسناد و مکاتبات تاریخی ایران: دوره افشاریه. گیلان: جهاد دانشگاهی دانشگاه گیلان.
- نظام قاری، محمود بن امیر احمد (۱۳۹۱). کلیات نظام قاری. تحقیق و تصحیح رحیم طاهر. تهران: سفیر اردهال.
- نوایی، امیرعلیشیر (۱۹۶۱م). مجالس النفایس. تصحیح سویمه غنیوا. تاشکند: انتشارات آکادمیه فنلار.
- _____ (۱۳۷۵). دیوان امیر نظام‌الدین علیشیر نوایی. تصحیح رکن‌الدین همایون‌فرخ. تهران: انتشارات اساطیر.
- نهاوندی، عبدالباقی (۱۹۲۵). مآثر رحیمی. تصحیح محمد هدایت حسین. کلکته: انجمن آسیایی بنگال.
- واله داغستانی، علی‌قلی (۱۳۸۴). ریاض الشعرا. تصحیح محسن ناجی نصرآبادی. تهران: زوار.
- هاشمی سندیلوی، احمدعلی‌خان (۱۳۷۱). مخزن‌الغرایب. ج ۴. به اهتمام محمد باقر. لاهور: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- هانسوی، عبدالواسع (۱۳۹۳). قواعد زبان فارسی. با تصحیح و تحشیه ابوذر اسفندیاری بهراسمان. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان، به راهنمایی علی‌اکبر احمدی دارانی.
- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۸). منشآت، به‌کوشش ایرج افشار و همکاری محمدرضا ابونئی مهریزی. تهران: ثریا.